



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲) الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۶۳) لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۶۴)﴾

گرچه مضمون این آیه با گذشته و همچنین با آینده مرتبط است ولی برای اهمیت مطلب مصدر به حرف تنبیه شد فرموده است اینطور نیست که گسیخته باشد اگر با واو عاطفه یا سایر حروف عطف نشد و به حسب ظاهر مستقل را نشان می دهد ناظر به اهمیت مطلب است مطلب دوم آن است که ولایت همان آن قرب است ولی در کنار چیزی و قرب چیزی قرار گرفتن است به اموری که فاصله بین آنها نیست می گویند اینها متوالی هستند یعنی در کنار هم هستند فاصله ای در بین اینها نیست اگر بنده ای از فرمان و دستورهای خدای سبحان فاصله نداشته باشد این ولایت خدا است یعنی تنها از عوامل الهی اطاعت کند نه چیز دیگر و اگر چنین انسانی مورد لطف خدا است بر اثر ولایت خدا است که خدا مدبر او است مربی او است و کارهای او را به عهده می گیرد پس هم خدا بلا واسطه مدبر و مربی او است میشود والی او لذا ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۱ و هم اینگونه از مردان الهی ولی الله هستند برای اینکه فقط در کنار دستور خدای سبحان هستند فرمود ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسْلَمُوا تَسْلِيمًا﴾^۲ فرمود مومنان وقتی ایمانشان کامل می شود که

۱ - سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۲ - سوره نساء، آیه ۶۵.

در مشاجرات تو را حَکَم قرار بدهند مشاجره را مشاجرات می‌گویند برای اینکه این آرای گوناگون و فتاوای مختلف و نظرهای متنوع مثل شاخه‌های شجر در هم می‌تند این حالت را می‌گویند مشاجره که این آرای متضارب شجر گونه است که در هم می‌رود بالاخره تا میوه بدهد در مشاجرات اگر کسی فتوای الهی را و قول خدا را مرجع خود بداند فقط تابع او است فرمود اینها هرگز ایمانشان کامل نمی‌شود ﴿فَلا وَ رَبِّكَ لا یؤمنون حتی یحکموا فی ما شجر بینهم﴾ در مشاجرات اعتقادی در مشاجرات اخلاقی مشاجرات حقوقی و فقهی تو را مرجع قرار می‌دهند به محکمه تو مراجعه کنند و بعد هم سکینه و وقار پیدا کنند مطمئن بشوند و راضی بشوند ﴿ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیماً﴾^۳ چنین انسانی در تحت فرمان خدا کار می‌کند بین او و دستور الهی و حکم خدا فاصله نیست این در ولی و کنار و قرب حکم خدا است پس چنین انسانی ولی خدا است چه اینکه ذات اقدس اله ولی او است کار او را به دیگری واگذار نمی‌کند این قرب متقابل باعث برقراری ولایت متقابل است هم اینها ولی الله هستند هم ذات اقدس اله ولی اینها است مطلب بعدی آن است که چنین افرادی هیچ خوف و حزنی ندارند برای اینکه خوف و حزن بالاخره به یک تعلقی تکیه کرده است انسان وقتی مالک چیزی باشد به چیزی دل بسته باشد این گرفتار خوف و حزن است اگر چنانچه در گذشته چیزی از اینها را از دست داده باشد هم اکنون غمگین است و اگر احتمال بدهد در آینده چیزی را از دست بدهد این احتمالش قابل توجه باشد هم اکنون هراسناک است ولی اگر یک کسی به چیزی دل نبسته باشد و همه را ملک خدا بداند و خود را مالک نداند این نه خوفی دارد نه حزنی الآن فرض کنید یک باغی در یک کشور دوری غرس شده است میوه‌ای دارد مال یک شخصی است انسانی که دیوانه است نه نسبت به میوه‌های آن خائف است نه محزون برای اینکه در اثر تگرگ و تندباد بعضی از میوه‌های

آن ریخته باشد این الان غمگین نیست یا احتمال بدهد طوفانی می‌آید آینده شاخه‌های این درخت را می‌شکند این هم اکنون هراسناک نیست برای اینکه دل نبسته به او ارتباطی ندارد مومنی که در تحت ولایت ذات اقدس اله است همه چیز را ملك و ملك خدا می‌داند ﴿لله ملك السموات والارض﴾^۴ و خود را هم عاریه می‌داند و آنچه در دست خود می‌بیند ملك و ملك ذات اقدس اله است چون دل نبسته است بنابراین نه خائف است نه هراسناک و اندوهناک مگر اینکه خدای سبحان دستوری بدهد درباره يك چیزی که او غمگین بشود یا خوشحال بشود دستور خدا هم این است که ﴿و لمن خاف مقام ربه جنتان﴾^۵ یا ﴿واما من خاف ربه و نهى النفس عن الهوى فان الجنة هى المأوى﴾^۶ این را چون خدا دستور داد این همیشه خائف است که مبادا از فیض ذات اقدس اله محروم بماند بنابراین سرّ اینکه ولی خدا خائف و محزون نیست مشخص می‌شود مطلب بعدی آن است که اطلاق این آیه منافات ندارد با بعضی از مقاطعی که در آیات دیگر است اینها چون مثبتین هستند به اصطلاح این آیه مطلق است در اینکه ولی خدا هیچ حزنی ندارد هیچ خوفی ندارد اگر در بخشی از آیات آمده است که هنگام مرگ فرشتگان به مومنان می‌گویند به اینکه ﴿ان لا تخافوا و لا تحزنوا﴾ نظیر آیه ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ سوره مبارکه فصلت ﴿ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التى كنتم توعدون، نحن اولياكم فى الحياة الدنيا و فى الآخرة و لكم فيها ما تشتهى انفسكم و لكم فيها ما تدعون، نزلاً من غفور رحيم﴾^۷ که این از طلیعه مرگ به بعد را نشان می‌دهد این منافات ندارد که اینها در زمان حیات هم آنها از این نعمت برخوردار باشند چون اینها مثبتین هستند و دو تا دلیل مثبت تعارضی ندارند تا یکی نافی دیگری باشد پس این که فرمود ﴿لا خوف عليهم و لا

۴ - سوره مائده، آیه ۱۲۰.

۵ - سوره الرحمن، آیه ۴۶.

۶ - سوره نازعات، آیات ۴۱ و ۴۰.

۷ - سوره فصلت، آیات ۳۲ تا ۳۰.

هم یحزنون ﴿ وجهی ندارد که اینها را مقید بکنیم به حال احتضار یا مربوط به قیامت در بعضی از آیات دارد که در قیامت که شد خدای سبحان به مردان با تقوا می‌فرماید ﴿ لاخوف علیکم الیوم ﴾^۸ این معنایش این نیست که شما در دنیا اهل خوف بودید خوف از مقام رب همه جا هست اما این خوفی که در آخرت از مردان با تقوا نفی شد معنایش این نیست که چنین خوفی در دنیا برای متقیان ثابت است چون اینها مثبتین هستند هیچ یک مقید اطلاق دیگری نخواهد بود پس نه آیهٔ سورة فصلت مقید اطلاق آیهٔ سورة یونس که محل بحث است قرار می‌گیرد و نه آن آیه‌ای که مربوط به قیامت است و در قیامت به مردان متقی می‌گویند ﴿ لاخوف علیکم الیوم ﴾ این می‌تواند مقید باشد ﴿ الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ﴾^۹ مطلب دیگر این است که این اولیای الهی را خوب شرح می‌دهد چون نفی خوف و نفی حزن این در حقیقت نفی شر است نفی ضار است ولی اثبات خیر نمی‌کند اثبات نافع نمی‌کند در آیهٔ بعد که دارد ﴿ لهم البشرى فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة ﴾^{۱۰} اثبات نافع و خیر می‌کند در بخشی از آیات محل بحث می‌فرماید این امور زیانبار از آنها مسلوب است در برخی می‌گوید نه تنها امور زیانبار از آنها مسلوب است بلکه امور سودمند بر اینها صادق است گاهی ممکن است کسی خوفناک یا اندوهگین نباشد اما مسرور و خوشحال هم نیست در حالت عادی است می‌فرماید مردان با ایمان اینچنین نیست که فقط خوف و حزن نداشته باشند بلکه نشاط و امید هم دارند که آن را در آیهٔ بعد می‌فرماید اولیای الهی را که تشریح می‌کنند معلوم می‌شود مدار ولایت همان ایمان مستمر و تقوای مستقر است فرمود ﴿ الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون الذین آمنوا و کانوا یتقون ﴾^{۱۱} اولیای الهی کیانند؟ اینها پی که ایمان آوردند و تقوای اینها هم به نحو یک

۸ - سورة زخرف، آیه ۶۸.

۹ - سورة یونس، آیه ۶۲.

۱۰ - سورة یونس، آیه ۶۴.

۱۱ - سورة یونس، آیات ۶۳ و ۶۲.

وصف مستمر بر اینها ثابت است نه الذین آمنوا واتقوا ﴿وكانوا يتقون﴾ این يتقون که استمرار را می‌رساند آن‌کان هم که فعل ماضی است و روی يتقون مضارع درآمده یعنی یستمرون علی التقوی پس اگر کسی مومن باشد و مستمر التقوی این می‌شود ولی برای اینکه این بین خود و حکم خدا نگذاشت چیزی فاصله باشد اگر يك وقتی حکم خدا در اوامر یا نواهی يك جایی صادر بشود و او در کنار حکم خدا نباشد در جای دیگر باشد این فاصله گرفته این دیگر ولی خدا نیست این در ولی و قانون و کنار قانون خدا نیست این منفصل است جدا است این ﴿اولئك ینازان لکم بعید﴾ دامنگیرش شده است اما اگر کسی در کنار حکم باشد این حکم این هم امثال این می‌شود ولی خدا ولی قرب کنار بودن فاصله نداشتن بنابراین این با ایمان و تقوای مستقر و مستمر هماهنگ است لذا فرمود ﴿الذین آمنوا وکانوا يتقون﴾ این‌کان که نشانه استمرار است و روی فعل مضارع درمی‌آید یعنی اینها دائم التقوی بودند وقتی دائم التقوی بودند ولی خدا ﴿الذین آمنوا وکانوا يتقون﴾ منظورشان هم از این ایمان ایمان تام است که بشوند ولی خدا برای اینکه این ایمان را با استقرار و استمرار تقوا قرین کرده در بخشی از آیات جریان افراد متوسط الایمان را ذکر می‌کند که بسیاری از اینها کسانی هستند که ایمان می‌آورند لکن ایمانشان مشوب به شرك است اینهایی که ایمانشان مشوب به شرك است در همین سوره مبارکه یوسف آیه ۱۰۶ به این صورت بیان شده ﴿و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون﴾^{۱۲} فرمود اکثر مومنین مشرک هستند یعنی آن ایمان ناب بسیار کم است در اقلی موجود است اکثری بالاخره ضمن اینکه ایمان را دارند در بعضی از امور و موارد به غیر خدا تکیه می‌کنند می‌گویند خدا هست ولی، خوب اینکه بیراهه می‌رود و می‌خواهد با معصیت مشکل خودش را حل کند به خدا ایمان دارد اما در این مقطع عصیان خدا را کارآمد نمی‌داند این عقیده توحیدی را کارساز نمی‌داند

دارد به غیر خدا مراجعه می‌کند غیر خدا یعنی بیراهه دیگر ﴿فماذا بعد الحق الا الضلال﴾^{۱۳} دارد بیراهه می‌رود که مشکل خودش را حل کند فرمود ﴿ما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم مشركون﴾ این مشرکون غیر از ﴿الذين اشركوا﴾^{۱۴} است آن اشركوا بت پرستها و امثال آنها را می‌گویند اما این مشرکون همان افرادی هستند که گرفتار ریا و سمعه هستند یا احيانا معصيت می‌کنند معصيتهای دیگر در نوبتهای ساهای گذشته ظاهرا این بحث‌ها مطرح شد که هیچ يك از اهل معرفت ظاهرا صدر الدين است ایشان دارد به اینکه هیچ کسی معصيت نمی‌کند مگر اینکه ادعای ربوبيت کرده است در درون او این ادعای خدایی نهادینه شده است برای اینکه اگر کسی دارد خلاف می‌کند اگر در حال سهو است یا نسیان است یا اضطراب است یا جهل به موضوع است یا جهل به حکم است قصورا یا اجبار است یا الجاء است یا اکراه است این هفت هشت مورد هست اینها طبق حدیث رفع مرفوع است اینها که معصيت نیست اگر کسی در حال غفلت يك کاری کرده در حال سهو و نسیان يك کاری کرده یا در اثر جهل به موضوع يك کاری کرده یا در جهل به حکم قاصرا جاهل قاصر بود کاری کرده یا از روی اضطراب الجاء اکراه اجبار يك کاری را کرده بر اساس حدیث رفع اینها معصيت نیست البته احکام وضعی بعضی از این امور در جای خود محفوظ است ولی حکم تکلیفی آن دیگر برداشته شده است و معصيت نیست.

سؤال: جواب: نه اینها ایمان نقض نشده اما ﴿و ما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم﴾ یعنی همینها که مومن هستند مشرکند ایمان را حفظ کرده يك وقت می‌فرماید که اکثرشان مومن نیستند مثل آن آیه می‌فرماید که ﴿و ما اکثر الناس ولو حرصت بمؤمنين﴾^{۱۵} خلیها را فرمود ایمان نمی‌آورند به پیغمبری زمانی علی نبینا وآله علیه السلام فرمود

۱۳ - سوره یونس، آیه ۳۲.

۱۴ - سوره انعام، آیه ۱۴۸.

۱۵ - سوره یوسف، آیه ۱۰۳.

آنها ایمان نمی آورند ﴿و ما اکثر الناس ولو حرصت بمؤمنین﴾ آن يك بحث دیگر است اما این آیه سوره یوسف ایمان را حفظ کرده فرض بر این است که اینها مسلمان هستند مؤمنند ﴿و ما یومن اکثرهم بالله إلا و هم مشرکون﴾^{۱۶} یعنی اکثر همین مومنین مشرک هستند در ذیل این آیه روایاتی بود که قبلاً هم خوانده شد از وجود مبارك معصوم سلام الله علیه سؤال می کنند که چگونه این مومن مشرک است فرمود همین که می گویند لو لا فلان هلکت اگر فلان طیب نبود ما از بین می رفتیم اگر فلان شخص نبود ما از بین می رفتیم اینها با ایمان سازگار نیست یا اینکه گاهی احياناً می گویند اول خدا دوم فلان کس خدا يك اولی است که آخر هم او است اولی است که لا ثانی له عرض می کنند پس ما چطور بگوییم به ما دستور دادند بگوییم که خدا را شاکریم که به وسیله فلان شخص مشکل ما حل شد که فلان کس از ماموران الهی است یا خدا را شکر که به وسیله فلان کار مشکل ما حل شد نه اینکه اگر آن کار نبود یا اگر آن شخص نبود من از بین می رفتم این با توحید سازگار نیست فرمود اکثر مومنان گرفتار يك چنین شرک خفی هستند ﴿و ما یومن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون﴾ معنای ایمان این است که غیر از ذات اقدس اله کسی مستقل نیست و سراسر عالم هر چه هست حتی خود آدم هم جزو سپاهیان او است ﴿و لله جنود السموات والارض﴾^{۱۷} باید گفت خدا را شاکریم که از این راه مشکل ما را حل کرد بالاخره او رازق است او حلال مشکلات است دیگران وسیله هستند حتی خود آدم هم وسیله هستند آن وقت این را هم که بگوییم اگر فلان کار قبلی ما نبود این مشکل ما حل نمی شد خودش را هم منشاء اثر می داند به هر تقدیر آن بزرگوار می گوید هیچ کسی گناه نمی کند مگر اینکه در دین اسلام دعوی ربوبیت کرده است برای اینکه اگر ارتکاب خلاف در آن پنج شش حال باشد که اصلاً معصیت نیست یعنی در اثر سهو یا نسیان یا غفلت یا اضطراب یا اجبار یا اکراه یا جهل به

۱۶ - سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

۱۷ - سوره فتح، آیه ۴.

موضوع یا جهل قصوری به حکم همه اینها بر اساس حدیث «رفع عن امتی»^{۱۸} برداشته شد اینها که معصیت نیست معصیت آن است که انسان عالماً عامداً گناه بکند یعنی می‌داند این کار دروغ است یا این مال مردم است یا این ظلم است موضوع را می‌داند کفر را هم می‌داند غفلت هم ندارد سهو و نسیان هم نیست اضطراب و اجبار و اکراه هم نیست عالماً عامداً گناه می‌کند این را ایشان می‌فرماید وقتی شما تحلیل می‌کنید بازگشتش این است که خدایا من می‌دانم که تو گفتی این کار بد است ولی به نظر من باید انجام بدهم این می‌شود دعوی ربوبیت هیچ کسی معصیت نمی‌کند مگر اینکه ادعای ربوبیت دارد با این تحلیل معلوم می‌شود که اینکه در روایات ما آمده که «لایزنی الزانی و هو مؤمن»^{۱۹} «ما یغتاب المغتاب و هو المؤمن» «لا یسرق السارق و هو مؤمن»^{۲۰} این روایات معنایش به خوبی روشن می‌شود چون چند روایت است به این مضمون که هیچ تبهکاری گناه نمی‌کند که در آن حال گناه مؤمن باشد برای اینکه اگر غفلت باشد که گناه نیست در حال علم و عمد است در حال علم و عمد یعنی اینکه خدایا من می‌دانم که شما این را گفتی بد است ولی من می‌کنم حالا چند تا روایت است ذیل این بحثهای روایی دو قسم است يك قسم بحثهای روایی است که در خلال بحثهای تفسیری به آن اشاره می‌شود نظیر همان روشی که مرحوم امین الاسلام طبرسی رضوان الله تعالی علیه در مجمع دارد اینطور بحث می‌شود بعضی از بحثها است که خیلی حساس است آن روایاتش جداگانه خوانده می‌شود حالا بعضی از روایات که ذیل این آیه است جداگانه می‌خوانیم

انشاء الله

۱۸ - وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۶۹.

۱۹ - الکافی، ج ۲، ص ۲۸۴.

۲۰ - الکافی، ج ۲، ص ۲۸۴.

سؤال: جواب: نه آن ربك است نه ربی آن برای اینکه کار خوبی کرده گفت من گناهم چیست که اینجا بمانم این پناهنده بودن نیست این دقیقا يك دادخواهی است يك کسی که به محکمه مراجعه می‌کند دادخواهی می‌کند دادخواهی وظیفه است خوب چرا من اینجا هستم استغاثه که نکرده درخواست که نکرده برو پیش سلطان بگو خوب گناه من چیست که من اینجا ماندم این يك وظیفه است این دادخواهی است دادخواهی که استعانت نیست دادخواهی که التجاء نیست

سؤال: جواب: چرا؟ این دادخواهی است اینکه با توحید منافاتی ندارد وجود مبارك حضرت امیر به محکمه هم می‌رود وجود مبارك صدیقہ کبری سلام الله علیها آن سخنرانی را در مسجد مدینه ایراد می‌کند اینها دادخواهی است اینها تظلم است اینها فریاد و اعتراض است اینکه التجاء نیست اینکه استعانت نیست يك کسی بگوید من گناهم چیست که من را اینجا نگه داشتید اینکه با توحید مخالفتی ندارد توحید معنایش ظلم پذیری نیست که

سؤال: جواب: بله من در ربوبیت تو نسبت به سایر مواقع قبول دارم اما اینجا این مشکل را دارم همینجا نه اینکه

سؤال: جواب: بله همین که من در این مقطع دارم در برابر شما می‌ایستم قبول دارم شما خالق من هستید خالق آسمان و زمین هستید رب من و آسمان و زمین هستید اما درباره این قانون بخصوص ﴿علبت علينا شقوتنا﴾^{۲۱} است بلیه عرضت هست و مانند آن که من در برابر شما ایستادم و گرنه اینچنین نیست که با مشرکان فرق نداشته باشد با مشرکان دیگر فرق دارد آن مشرکان دیگر می‌گویند به اینکه ﴿ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیی و ما یهلکنا لا

الدھر ﴿۲۲﴾ این آنجور نیست که به ربوبیت خدا جاهل باشد و منکر اصل ربوبیت باشد قبول دارد که خدا آفرید و می‌پروراند آسمان و آدم و عالم را اما در خصوص این مقطع می‌گوید گرچه شما اینطور می‌گویید ولی به نظر من باید آن را انجام بدهم برای اینکه تصمیم جدی گرفته که در برابر خدا بایستد

سؤال: جواب: ندانم کاری نیست اگر ندانم کاری باشد که معصیت نیست س: ج: بسیاری خوب این مربوط به عقل عملی است این ایمان به ربوبیت دارد این علمش را دارد این «رب عالم قد قتلہ جہلہ»^{۲۳} بلہ علم دارد کہ خدای سبحان رب او است اما در مقام عزم نہ در مقام جزم این در مقام عزم کہ باید تسلیم بشود و تصمیم بگیرد این مدار تصمیم گیری‌اش در برابر تصمیم گیری خدا است خدا تصمیم گرفته کہ این ظلم را حرام بکند و کرد ان الله اراد کذا حکم کرده به کذا و این شخص در برابر ارادہ خدای سبحان در برابر ارادہ تشریعی و نہ تکوینی در برابر ارادہ تشریعی خدا يك ارادہ دیگری دارد چون اگر به آن ربوبیت از نظر علمی این کار را بکند کہ می‌شود کافر دیگر ﴿ما يؤمن اکثرهم بالله إلا و هم مشرکون﴾^{۲۴} نیست آن را قبول دارد از نظر علمی از نظر جہل علمی مصون است جہل علمی ندارد عالم است اما از نظر جہالت علمی در مقام تصمیم گیری خدا تصمیم گرفته این کار نشود این تصمیم گرفته این کار بشود در مدار تصمیم است کہ او مشکل دارد.

سؤال: جواب: خوب البته اینها در حقیقت ایمان به این معنا کہ اگر کسی این کار را بکند مخلد در نار است نیست یا نجس می‌شود یا مرتد می‌شود نیست ولی همین در این مقطع مشرک است لذا ایمان را حفظ کرده فرمود ﴿و ما يؤمن اکثرهم بالله الا و هم﴾ یعنی اکثر این مومنین مشرکند پس معلوم می‌شود اینگونه از گناہان با اصل ایمان

۲۲ - سوره جاثیہ، آیه ۲۴.

۲۳ - نہج البلاغہ، حکمت ۱۰۷.

۲۴ - سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

جمع می‌شود در آن مقطع خاص با ایمان جمع نمی‌شود آن وقت آن روایات کم هم نیست که «لایزنی الزانی و هو مؤمن» «لایسرق السارق و هو مؤمن»^{۲۵} در حین سرقت ایمان نیست س: ج: چون آخر ایمان همین است ایمان يك بخشش به اعتقاد برمی‌گردد يك بخشش به اخلاق برمی‌گردد يك بخشش به اعمال برمی‌گردد این مجموعه می‌شود ایمان کمال ایمان به این است که کسی که از بخش اعتقاد و اخلاق و اعمال وارسته باشد مطلب دیگر این است که برخی‌ها این ﴿الذین آمنوا و کانوا یتقون﴾^{۲۶} آن آمنوا را مثل جناب فخر رازی به آن عقل نظری زدند ﴿و کانوا یتقون﴾ را به عمل یعنی در بخش علم مومن هستند در بخش عمل با تقوا هستند جامع بین علم و عمل هستند این برداشتها را جناب فخر رازی در غالب نوشته‌های تفسیریشان دارند در بحثهای کلامیشان هم دارند از همانجا هم به کتابهای دیگر صاحب‌نظران هم سرایت کرده است و این ظاهرا تام نیست چون ایمان و همچنین تقوا اینها از نظر علمی در بحثهای حکمت عملی هستند و از نظر تحقق جزو شئون عقل عملی هستند ایمان مال عقل نظری نیست آن جهان‌بینی اصل علم مال عقل نظری است ایمان یعنی پذیرفتن و گردن نهادن این کار است نه علم ایمان یعنی ورود در قلعه امن یعنی قبول کردن این قبول کردن که مربوط به نظر و اندیشه نیست این به انگیزه برمی‌گردد در بحثهای قبل هم ملاحظه فرمودید که ما دو تا گره داریم يك گره علمی داریم که بین موضوع و محمول قضیه است که در منطق قضیه را می‌گویند عقد برای اینکه موضوع با محمول، محمول با موضوع گره خورده است گفتند زید هو قائم این پیوندی که بین موضوع و محمول قضیه است باعث می‌شود که این قضیه را بگویند عقد همه علوم اینطور است چه علوم استدلال عقلی چه علوم نقلی فقه حقوق اخلاق اینها همه از همین قبیل است آنجا که سخن از علم است عقد دیگر آن است که انسان آنچه را که فهمید با جان خود هم گره بزند این گره دوم را می‌گویند عقیده و از این

عقیده به ایمان یاد می‌شود که این به قبول برمی‌گردد آن طیبی که می‌داند سیگار کشیدن ضرر دارد برای دستگاه ریه و می‌تواند ثابت بکند روی فرمولهای علمی ولی عمل نمی‌کند یعنی عصاره علم را که موضوع و محمول گره خورده است به جان خود گره نزد جان او يك قفسه‌ای است برای اینها نمایشگاه کتاب است بالاخره باور نکرده است فهمیده آن گره اول را دارد اما معتقد نیست عالم بی عمل هم همینطور است عالمی که عادل نیست آن هم همینطور است یعنی می‌داند چی حلال است چه حرام چی واجب است چه مستحب چه مکروه است چه مباح همه اینها را خوانده ولی اینها را به جان خود گره نزده است عقیده پیدا نکرده لذا دستش در موقع آزمون می‌لرزد بنابراین ما دو تا گره لازم داریم يك گره علمی که واقعا این محمول را با موضوع موضوع را با محمول مجتهدانه عالمانه گره بزنی که بله این حلال است آن حرام است آن واجب است آن مستحب است این است گره بین موضوع و محمول است و قضیه را هم که عقد می‌گویند به همین مناسبت است اما مطلب دوم این است که این را به جانان گره بزنی تا بشویم معتقد این را می‌گویند عقیده این وقتی گره خورد دیگر به این آسانی باز نمی‌شود اوائل ما خیال می‌کنیم که علم را با جانان گره می‌زنیم خودمان حافظ علم هستیم خودمان حافظ این افکاریم يك قدری که راه رفتیم و جلوتر رفتیم و عمل کردیم و آشنا شدیم معلوم می‌شود که خودمان را به این علم گره زدیم علم نور است او ما را حفظ کرده ما از آن جهت که يك چیزی را حفظ کردیم سی چهل سال می‌گوییم و می‌نویسیم خیال می‌کنیم که اینها حفظ علم است خیال می‌کنیم علم را ما حفظ کردیم اما وقتی که او شرف ما حیثیت ما دین ما را دارد حفظ می‌کند می‌فهمیم که او يك واقعی است که ما خودمان را به او گره زدیم و بند کردیم ما خودمان را به او مرتبط کردیم او ما را حفظ کرده است اینکه در بیانات نورانی حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه دارد که علم بهتر از مال است برای اینکه مال را تو حفظ می‌کنی علم تو را حفظ می‌کند همین است مال را «انت تحفظه» ولی علم

«هو يحفظك»^{۲۷} سرش آن است که او شرف آدم دین آدم حیثیت آدم آبروی دنیا و آخرت آدم را حفظ می‌کند پس او حافظ است در حقیقت ما خودمان را به او گره می‌زنیم نه او را به خودمان ولی حالا بطور تعبیرات عادی برای اینکه معتقد شویم علم را به جانمان گره می‌زنیم تا باور کنیم این گره دوم را می‌گویند عقیده ایمان از اینجا شروع می‌شود اینطور نیست که جناب فخر رازی فرمودند که ایمان به بخش عقل نظر برمی‌گردد آری آن جهان‌بینی‌اش آن بحثهای حکمت علمی‌اش به عقل نظر برمی‌گردد او است که می‌فهمد اما ایمان از سنخ علم نیست ایمان از سنخ عمل است از سنخ کار است آن عقلی که «يعبد به الرحمن و يكتسب به الجنان» یا «ما عبد به الرحمن واكتسب به الجنان»^{۲۸} این عقل است که ایمان می‌آورد متخلق می‌شود و دستور عمل می‌دهد این ﴿الذين آمنوا و كانوا يتقون﴾^{۲۹} همه اینها به آن بخشهای عقل عملی برمی‌گردد این عقلی که «عبد به الرحمن واكتسب به الجنان» این اگر شد انسان می‌شود ولی خدا البته آن علم مقدمه هست ولی عمده همین عقل است که «ما عبد به الرحمن واكتسب به الجنان» اینطوری می‌شود.

سؤال: جواب: از سنخ عمل است چون عمل قلبی در قبال عمل قالبی و جانبی است و جوارحی است آن عمل قلبی را کسی نمی‌بیند باید با عمل صالح همراه باشد و این رواجش برای آن است که این محسوستر است حالا قبل از اینکه بحثهای دیگر آیه پردازیم چند تا روایت را تبرکا بخوانیم در این کتاب شریف تفسیر کنزالدقائق و بحر الغرائب جلد ششم صفحه ۷۳ به بعد این روایات فراوانی در ذیل آیه محل بحث هست البته غالب این روایات را در نور الثقلین و تفسیر برهان آمده در تفسیر عیاشی ایشان از تفسیر عیاشی نقل می‌کند که وجود مبارك حضرت امیر

۲۷ - رك، نهج البلاغة، حکمت ۱۴۷.

۲۸ - الكافي، ج ۱، ص ۱۱.

۲۹ - سورة يونس، آیه ۶۳.

سلام الله عليه فرمود «الا ان اولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون ثم قال تدرون من اولياء الله» عرض کردند نه ما انتم يا اميرالمومنين فرمود «هم نحن و اتباعنا فمن تبعنا من بعدنا طوبى لنا طوبى لنا و طوبى لهم و طوباهم افضل من طوبانا»^{۳۰} تا بقیه می‌رسد به این قسمت از وجود مبارك امام باقر سلام الله عليه نقل می‌کند که «وجدنا في كتاب على ابن الحسين عليهم السلام ﴿الا ان اولياء الله﴾ تا ﴿ولا هم يحزنون﴾ معنایش این است که «اذا أدوا فرائض الله و اخذوا بسنن رسول الله (صل الله عليه و آله و سلم) وتورعوا عن محارم الله وزهدوا في عاجل زهرة الدنيا و رغبوا في ما عند الله و اكتسبوا الطيب من رزق الله لا يريدون به التفاخر والتكاثر فما انفقوا في ما يلزمهم من حقوق واجبة فاولئك الذين بارك الله لهم في ما اكتسبوا و يثابون على ما قدموا لا خرتهم»^{۳۱} اینها اولياء الله هستند که مقداری ایمان و تقوا را باز فرمودند در کتاب کمال الدین و تمام النعمة از ابی بصیر نقل شده است که وجود مبارك امام صادق سلام الله عليه فرمود «يا ابا بصير طوبى لشيعة قائمانا المنتظرين لظهوره [فما غيبته والمطيعين له في ظهوره] اولئك اولياء الله»^{۳۲} اینها هم بیان مصداق است البته تا می‌رسد به حدیثی که مرحوم کلینی از امام صادق سلام الله عليه نقل می‌کند که آن وجود مبارك از پیغمبر صلی الله عليه و آله و سلم نقل می‌کند که «من عرف الله وعظمه منع فاه من الكلام و بطنه من الطعام و عفى نفسه بالصيام والقيام»^{۳۳} و قالوا بابائنا وامهاتنا يا رسول الله هؤلاء اولياء الله اینها که شما گفتید اولياء الله اینها هستند؟ که مواظب زبانشان گفتارشان رفتارشان کردارشان باشند فرمود نه يك چیزهای دیگر قيود دیگر هم هست قال «ان اولياء الله سكتوا فكان سكوتهم ذكرا ونظروا فكان نظرهم عبرة ونطقوا فكان نطقهم حكمة و مشوا فكان مشيهم بين الناس بركة لولا الآجال التي قد كتبت عليهم لم تقرر ارواحهم في

۳۰ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۴.

۳۱ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۴.

۳۲ - کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۷.

۳۳ - الکافی، ج ۲، ص ۲۳۷.

اجسادهم خوفا من العذاب و شوقا الى الثواب»^{۳۴} که این بخشی از آن حدیث نورانی نهج البلاغه است بعد در روایت خصال از وجود مبارك حضرت امير نقل شده است که شما هيچ کسی را تحقير نکنید برای اینکه چند چیز است که خداوند در چند چیز مخفی کرده ایشان همه آن حدیث را نقل نکرده آنچه که مربوط به ولایت است نقل کرده فرمود هيچ گناهی را كوچك شمارید برای اینکه معلوم نیست در بین گناهان خدای سبحان انسان را روی چه گناهی كیفر می دهد و هيچ طاعتی را هم كوچك شمارید چون معلوم نیست خدای سبحان در بین این طاعتها کدام طاعت را می پذیرد و هيچ شیئی را هم كوچك شمارید برای اینکه شب قدر مستور است و هيچ انسانی را تحقير نکنید برای اینکه معلوم نیست کی ولی خدا است ولی خدا را که نمی شود اهانت کرد فرمود خدای سبحان «اخفی ولیه فی عبادہ ولا تستصغرن عبدا من عبید الله فرما یكون ولیه وانت لا تعلم»^{۳۵} آنگاه این ﴿لهم البشرى فى الحياة الدنيا وفى الآخرة﴾ خیلی امید بخش است روایتهای فراوانی درباره بشری آمده که منظور از این بشری روایای حسنه است تا به این روایت می رسد در اصول کافی از وجود مبارك امام صادق سلام الله علیه نقل می کند که این ﴿لهم البشرى فى الحياة الدنيا وفى الآخرة﴾^{۳۶} این است که خدای سبحان «یشرهم بقیام القائم و بظهوره و بقتل اعدائهم و بالنجاة فى الآخرة والورود على محمد (صل الله علیه و آله و سلم)»^{۳۷} تا اینکه به این قسمت می رسد که می گوید اگر ﴿لهم البشرى﴾ بشارتی که هست آن دیدن پیغمبر و حضرت علی ابن ابیطالب است آن مهم است.

والحمد لله رب العالمين

۳۴ - الکافی، ج ۲، ص ۲۳۷.

۳۵ - وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۱۶.

۳۶ - سوره یونس، آیه ۶۴.

۳۷ - الکافی، ج ۱، ص ۴۲۹.